



بحران خودکشی در ایران

بحران جامعه ایران، بحرانی عمیق و فراگیری است. پوسیدگی نظم اقتصادی- اجتماعی و سیاسی سرمایه‌داری حاکم بر ایران پی‌درپی بحران‌های جدیدی می‌آفریند که همگی ریشه در تضادهای لاینحل نظامی دارند که قادر به حل و غلبه بر آن‌ها نیست. خودکشی در ایران دیگر پدیده‌ای منحصر به کارگران و زنان، یا مناطق عقب‌افتاده کشور نیست، بلکه در گروه‌های اجتماعی مختلف رواج یافته و مدام در حال افزایش است. تنها در طول یک هفته گذشته سه مورد اقدام به خودکشی به سطح رسانه‌ها کشیده شد که دو مورد آن به مرگ انجامید و مورد سوم، ظاهراً جان به در برده است.

۱۱ آبان احمد بالدی، دانشجوی اهوازی که در اغذیه‌فروشی پدرش نیز کار می‌کرد، در اعتراض به تخریب اغذیه‌فروشی خانوادگی‌شان در پارک زیتون اهواز و برخورد ددمنشانه او باش سرکوبگر شهرداری که معمولاً از میان لات‌ها و چاقوکش‌های شهرها گزین می‌شوند و نمونه‌های متعددی از وحشی‌گری آن‌ها را مکرر در برخورد با دست‌فروشان و تخریب مراکز مسکونی مردم دیده‌ایم، اقدام به خودسوزی کرد. او تهدید کرده بود اگر او باش شهرداری به تخریب ادامه دهند، خودش را به آتش خواهد کشید. پاسخی که یکی از مزدوران شهرداری به تهدید او داد، چنین بود: "بسوزان ببینم چطوری می‌سوزی" و احمد که تمام منابع تأمین هزینه زندگی‌شان را نابود کرده می‌دید، بی‌درنگ با بنزین خود را به آتش کشید. او سرانجام در ۲۰ آبان ۱۴۰۴ جان باخت. در شامگاه چهارشنبه ۲۱ آبان ۱۴۰۴ تحت تدابیر شدید امنیتی به خاک سپرده شد.

واکنش دستگاه ستمگر قضائی جمهوری اسلامی به این بیدادگری، رسوایی دیگری برای رژیم آدمکش بود. "دادسرای عمومی و انقلاب مرکز استان خوزستان" با صدور بیانیه‌ای به افراد و جریاناتی که بخواهند از این حادثه در راستای اهداف دشمنان برای ایجاد شکاف قومی یا برهم زدن آرامش عمومی استفاده کنند، هشدار داد و تهدید کرد "هر فرد یا جریان و با هر گرایش، همگام با دشمنان مهین اسلامی، بخواهند از این حادثه برای ایجاد تفرقه قومیتی و برهم زدن آرامش و امنیت عمومی بهره‌برداری کنند، دستگاه قضایی استان با جدیت و اقتدار، قاطعانه، قانونی و بدون اغماض برخورد خواهد کرد."

چند روز پس از خودکشی احمد، فواد شمس، در صفحه ۲

سرمایه، دولت و سیاست تولید نیروی کار ارزان: ویزای ۹ ماهه کارگران افغان

قدرت حاکم، به مثابه ابزار سیاسی طبقه مسلط، نه برای دفاع از کارگران، بلکه برای تنظیم ظرفیت انباشت سرمایه به سود کارفرمایان، ساختارهایی می‌آفریند که کارگران را در موقعیتی هرچه آسیب‌پذیرتر و بی‌قدرت‌تر قرار دهد. طرح ویزای ۹ ماهه یکی از همین ساختارهاست؛ ساختاری که نه فقط بر استثمار کارگران افغانستانی می‌افزاید، بلکه سطح در صفحه ۳

پس از اخراج گسترده، خشن و تحقیرآمیز صدها هزار مهاجر افغانستانی از ایران، دولت سیاست تازه‌ای را با عنوان «ویزای کارگری ۹ ماهه» اعلام کرد؛ سیاستی که در ظاهر هدفش سامان‌دهی حضور اتباع و تأمین نیروی کار مورد نیاز معرفی می‌شود، اما در واقع بازتاب روشنی از منطق بنیادی سرمایه‌داری و ضرورت دائمی آن برای در اختیار داشتن «ارتش ذخیره کار» است. در این چارچوب،

پزشکیان نماد استیصال جمهوری اسلامی

"غنی سازی زندگی حق مسلم ماست"

سال‌هاست که خامنه‌ای و اعوان و انصارش با بیان این دروغ که "مردم ایران زیر بار توقف غنی‌سازی نمی‌روند" و "غنی سازی اورانیوم خواست عموم مردم ایران است"، به سیاست‌های سلطه‌جویانه‌ی خود در منطقه ادامه داده و با تمسک به همین دروغ بزرگ خواست‌های مردم ایران را برای داشتن یک زندگی انسانی و حقوق بدیهی‌شان نادیده گرفته‌اند. هرگاه هم که موج اعتراضات توده‌ها به وضع موجود وسعت گرفت، با زور سرنیزه تلاش کردند اعتراضات را پایان دهند.

خواست مردم ایران اما برخلاف گفته‌های خامنه‌ای و خدمتگزاران دربارش حل در صفحه ۵

روز سه شنبه ۲۰ آبان ۱۴۰۴ مسعود پزشکیان به منظور بررسی میزان اجرای سال نخست برنامه هفتم توسعه و پیشرفت کشور در جلسه علنی مجلس ارتجاع اسلامی حضور یافت. حضور او در مجلس از همان ابتدای ورود با چالش‌ها و حاشیه‌هایی همراه بود که دستکم از چشم طرفداران او دور نماند. وقتی پزشکیان وارد مجلس شد، قالیباف به استقبال او نرفت. به هنگام ورودش، علیرضا منادی که در حال صحبت از پشت تریبون مجلس بود، از رئیس مجلس درخواست کرد وقفه‌ای ایجاد شود تا او بتواند به استقبال همشهری‌اش برود، اما قالیباف اجازه نداد. حتی نمایندگان دیگری که به استقبال

در صفحه ۴

تغییرات در قانون مهریه و تداوم تبعیض علیه زنان

قرار داد و چنین ادعا کرد که هدف از چنین طرحی کاهش «زندانان مهریه» از طریق به‌کارگیری روش‌های جایگزین حبس - از جمله استفاده از پابند الکترونیکی - است. محمد سرگزی رئیس کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس، آمار پرونده‌های مربوط به موضوع مهریه را سالانه ۲۴۰ هزار مورد ذکر کرده که از این میزان ۴۰ هزار پرونده تا زمان صدور حکم، منجر به زندان می‌شود. کلیات این طرح که با ۱۹۷ رأی موافق از در صفحه ۸

اخیراً مجلس شورای اسلامی کلیات طرح اصلاح قانون مهریه را تصویب کرد. تغییراتی که نتیجه‌اش، استمرار و تداوم تبعیض و نابرابری علیه زنان است، چرا که اس و اساس این قانون ارتجاعی، کالایی کردن رابطه عاطفی و انسانی بین دو فرد و تبدیل آن به یک معامله است که پایه آن بر نابرابری و تبعیض است. کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس البته این تغییرات را در پوشش طرحی موسوم به «اصلاح قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» در دستور کار اجلاس ۱۸ آبان مجلس

در صفحه ۲

بحران خودکشی در ایران

روزنامه‌نگار و فعال سیاسی، به زندگی خود پایان داد.

روز چهارشنبه هفته گذشته نیز شاهو صفری، از نیروهای آتش‌نشانی شهرداری سمنان نیز در اعتراض به پرداخت نشدن حقوق و معوقاتش خودسوزی کرد. گزارش‌ها حاکی است که او در بیمارستان بستری است.

در ایران، کشوری که غرق در بحران و مصائب اجتماعی متعدد است، در همراه صدها تن از مردمی که زیر فشار بحران‌های جامعه له‌شده‌اند، از سر نو میدی اقدام به خودکشی می‌کنند. آنچه از این خودکشی‌ها به سطح رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی کشیده می‌شود، تنها نمونه‌های کوچکی از خودکشی‌ها در ابعاد گسترده در ایران است. روند افزایشی این خودکشی‌ها اکنون چنان بالاست که رژیم استبدادی حاکم بر ایران، از سال ۱۴۰۱ انتشار آمار سالانه خودکشی‌ها را محرمانه و ممنوع اعلام کرده است. این روند افزایش خودکشی‌ها از دهه ۹۰ سده گذشته، همزمان با عمیق‌تر شدن بحران‌های نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، سیر صعودی به خود گرفته است.

بر طبق آمار رسمی اعلام‌شده، روزانه بیش از ۱۵ نفر در نتیجه خودکشی جان می‌دهند.

معاون اجتماعی سازمان بهزیستی، در تیر ۱۴۰۰، در گفت‌وگو باخبر آنلاین، آمار خودکشی در ایران را در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ بر پایه گزارش‌های پزشکی قانونی ایران، ۴۱ هزار نفر اعلام کرد.

به گزارش آمارفاکت به نقل از سایت مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۸۵، تعداد خودکشی‌های ثبت‌شده در کشور ۲۹۸۱ مورد بود. این رقم در سال ۱۳۹۰ به ۳۵۱۴ مورد رسید که نشان‌دهنده رشد حدود ۱۸ درصدی در طی پنج سال است. ادامه این روند افزایشی باعث شد تا در سال ۱۳۹۵ تعداد خودکشی‌ها به ۳۷۷۸ مورد برسد.

از سال ۱۳۹۷ که آمار ۴۲۴۰ مورد را نشان می‌دهد، روند افزایشی شدت بیشتری پیدا کرد. اگرچه در سال ۱۳۹۸ یک کاهش نسبی به ۴۱۵۶ مورد مشاهده شد، اما از سال ۱۳۹۹ با ۴۸۱۳ مورد، مجدداً شیب صعودی بازگشت.

در سال ۱۴۰۰ تعداد خودکشی‌ها به ۵۰۵۸ مورد رسید و در سال ۱۴۰۱ با ثبت ۵۲۰۵ مورد رکورد بالاترین آمار طی این دوره را ثبت کرد. روزنامه اعتماد در شهریور ماه طی گزارشی از خودکشی‌ها نوشت "در ایران، روزانه ۱۳ نفر اقدام به خودکشی می‌کنند که از سال ۹۹ تعداد اقدام به خودکشی به ۱۵ نفر در هر روز افزایش یافته است. در سال ۱۴۰۲ تعداد مرگ‌های بر اثر خودکشی ۷۶۰۳ مورد بوده که نسبت به آمار سال ۱۴۰۱ حدود ۶۸۵ مورد افزایش یافته است.

طی ۵ سال اخیر و در هر سال، مرگ بر اثر خودکشی حدود ۱۰ درصد افزایش داشته و در ۱۴۰۳ با همین افزایش ۱۰ درصدی نسبت به سال قبل، نرخ مرگ بر اثر خودکشی به حدود ۵ / ۹ نفر الی ۹ / ۷ نفر در ۱۰۰ هزار جمعیت خواهد رسید. ۳۲ درصد موارد خودکشی در سال

۱۴۰۱ (از جمع ۶۹۱۸ جان‌باخته) کارگران بوده‌اند، ۱۹ درصد مربوط به دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۱ درصد مربوط به زنان خانهدار و ۱۱ درصد مربوط به مشاغل آزاد بوده است. ۱۱ درصد موارد مرگ بر اثر خودکشی در سال ۱۴۰۱ مربوط به افراد بدون شغل بوده است.

اگر در سال ۱۴۰۲ در ایران ۷۶۰۳ مورد خودکشی منجر به مرگ اتفاق افتاده، در این سال بیش از ۱۵۰ هزار اقدام به خودکشی انجام‌شده است."

به آنچه گفته شد، باید به رشد آمار خودکشی کادر درمان در سال‌های اخیر به‌ویژه در میان پرستاران و رزیدنت‌ها نیز اشاره کرد. بر طبق یکی از این آمار در سال ۱۴۰۲، ۱۳ مورد خودکشی رزیدنت‌ها صورت گرفت که ۱۱ نفر آن‌ها زن بودند. اما آمار دیگری نشان می‌دهد که خودکشی پزشکان در چند سال اخیر ۵ برابر شده است. سید محمد میرخانی، مشاور اجتماعی سازمان نظام پزشکی در گفت‌وگو با "دنیای اقتصاد" آمار خودکشی قطعی سال ۱۴۰۲ را ۱۶ نفر اعلام و تأکید کرد که ممکن است آمارها از این عدد بیشتر باشد، اما سکوت خانواده‌ها و آبروداری مانع از اعلام خودکشی شود. او یکی دیگر از عوامل مؤثر بر حال کنونی پزشکان را محیط پادگانی بیمارستان‌ها عنوان کرد: "این موضوع به‌خصوص در مورد رزیدنت‌ها صدق می‌کند. آن‌ها گاهی ۷۲ ساعت نمی‌توانند خوابند و این شرایط به‌شدت خطرناک است."

به گزارش اعتماد از اواخر شهریور ۱۴۰۴ تاکنون نیز دست‌کم ۵ پزشک و رزیدنت پزشکی دست به خودکشی زده‌اند. سخنگوی سازمان نظام پزشکی ایران می‌گوید "حجم کار داده‌شده به یک رزیدنت، بسیار بالا است و عدم تناسب دریافتی این افراد نسبت به فعالیت‌هایی که انجام می‌دهند، بسیار زیاد است. یک رزیدنت قادر نیست به‌تنهایی در شهر تهران خانه‌ای را اجاره کند و دیگر هزینه‌های زندگی از جمله مایحتاج روزمره خود را تهیه کند."

هیچ منبع رسمی آمار خودکشی پرستاران را که زیر فشار کاری بالا، ساعات کاری طولانی، دستمزدهای ناچیز و تبعیض‌های مختلف قرار دارند ارائه نکرده است. تنها پاسخی که دبیر کل خانه پرستار به روزنامه‌ها داد این بود که این آمار محرمانه است.

با توجه به این‌که تعدادی از خودکشی‌ها حتی در پزشکی قانونی هم ثبت نمی‌شود، اما همین آمار که از سه سال پیش نیز متوقف‌شده است، به‌قدر کافی گویای سونامی خودکشی در ایران است. این خودکشی‌ها که در شرایط یاس و ناامیدی و از دست دادن هرگونه چشم‌انداز، تبدیل به یک اعتراض فردی شده، محصول ناگزیر جامعه‌ای است که بر پایه استثمار، ستم، فقر، بیکاری،

تبعیض و نابرابری، استبداد و بحران‌هایی بناشده که امروزه ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم ایران را به زیرخط فقر سوق داده است.

در چنین جامعه‌ای، کسی که خودکشی می‌کند هرگونه امید و چشم‌انداز به تغییر و بهبود اوضاع را از دست داده است. در ایران میلیون‌ها انسان بیکارند و بسیاری از آن‌ها از یافتن کار مأیوس و ناامید شده‌اند، کارگرانی که در شرایط بحرانی جامعه کار خود را از دست می‌دهند و چشم‌اندازی برای یافتن کار جدید ندارند، کارگرانی که حتی با ساعت‌ها اضافه‌کاری از تأمین هزینه‌های زندگی بازمی‌مانند، در شرایطی که رژیم دیکتاتوری راه هرگونه مبارزه متشکل را از آن‌ها گرفته، گاه دچار چنان ناامیدی و استیصال می‌شوند که اقدام به خودکشی می‌کنند. زنانی که در جامعه مردسالار تحت رژیم استبداد مذهبی محروم از حقوق‌های انسانی خود هستند، زیر فشار کار و سرکوب اعضای مرد خانواده و حتی محیط کار قرار می‌گیرند، به خودکشی متوسل می‌شوند. رزیدنت‌ها و پرستارانی که زیر فشار کار، ساعات طولانی، تبعیض و دستمزد و حقوق ناچیز کار می‌کنند، از فرط اضطراب، استرس، یاس و ناامیدی به خودکشی روی می‌آورند.

علت و مسبب تمام خودکشی‌ها در ایران نظم ارتجاعی سرمایه‌داری حاکم است که انسان‌ها را به نهایت استیصال، ناامیدی و درماندگی رسانده و هرگونه چشم‌انداز تغییر و بهبود اوضاع را از آن‌ها سلب کرده است. این خودکشی‌ها البته یک اقدام اعتراضی علیه نظم ارتجاعی حاکم بر کشوراند که انسان‌ها را در بن‌بست ناتوانی از روی‌آوری به اشکال مؤثر مبارزه قرار داده و هرگونه آینده امیدبخش و چشم‌انداز روشن را از آن‌ها سلب کرده است. اما این خشم و اعتراض، انفرادی است و مبارزه انفرادی هرآن چه هم که قهرمانانه به نظر آید، چیزی را تغییر نخواهد داد. ادامه حیات نظامی که انسان‌ها را به پوچی و ناامیدی سوق داده، اوضاع را پیوسته با بحران‌های عمیق، وخیم‌تر کرده و خواهد کرد. باید برای نجات، این خشم و اعتراض را در مبارزهای جمعی به آتشی ویرانگر برای نابودی نظامی که عموم توده‌های زحمتکش و ستمدیده ایران را به‌روز سیاه نشانده، تبدیل کرد. مبارزه جمعی و متشکل کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان شیوه صحیح مبارزه علیه نظم ضد انسانی حاکم است و همین مبارزه است که سرانجام به مرحله‌ای اعتلا خواهد یافت که نظم فاجعه‌بار موجود را سرنگون خواهد کرد و نظامی سوسیالیستی و شورایی را مستقر خواهد ساخت که به تمام فجایع و بدبختی‌هایی که نظم سرمایه‌داری و دولت دینی پاسدار آن به بار آورده‌اند پایان خواهد داد.

رژیم جمهوری اسلامی

را باید با یک اعتصاب عمومی

سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.

سرمایه، دولت و سیاست تولید نیروی کار ارزان: ویزای ۹ ماهه کارگران افغان

عمومی دستمزد و قدرت چانه‌زنی کارگران ایرانی را نیز تضعیف می‌کند.

دولت اعلام کرده است که در سال نخست اجرای این طرح، برای حدود ۲۰۰ هزار کارگر افغان ویزای اشتغال صادر می‌شود. کارگر باید ۹ ماه کار کند، سپس سه ماه از ایران خارج شود و اگر فرصت شغلی موجود بود، با دریافت مجدد ویزا بازگردد. این سازوکار عمداً بی‌ثبات طراحی شده است: به این دلیل که سرمایه برای بقای خود نیازمند نیروی کاری است که هیچ‌گاه به حدی از امنیت نرسد که بتواند مقاومت کند یا مطالبه‌ای مطرح سازد. نیروی کار بی‌ثبات و مهاجر فاقد حق اقامت دائم، ابزاری برای تضمین تولید ارزش اضافی است. بی‌ثبات‌سازی، امکان سازمان‌یابی را از بین می‌برد، هویت طبقاتی را تضعیف می‌کند و رابطه‌ی کار را به سطح خالص‌ترین شکل استثمارش تقلیل می‌دهد. این سیاست زمانی روشن‌تر می‌شود که به اخراج بیش از یک‌میلیون و چهارصد هزار نفر از افغانستانی‌ها در ماه‌های اخیر توجه کنیم. جمهوری اسلامی ابتدا با فشار امنیتی و فضای ارباب، جمعیت بزرگی از نیروی کار مهاجر را بیرون می‌راند، سپس بخشی از همان نیروی کار را از مسیر ویزای کنترل‌شده و با هزینه‌های اضافی دوباره وارد می‌کند. ارتش ذخیره‌ی کار باید همواره در موقعیتی نگه داشته شود که «اضافه «باشد،» اضطرابی «باشد و دائماً آماده ورود و خروج از بازار کار؛ زیرا سرمایه از این طریق می‌تواند سطح دستمزدها را در کل جامعه پایین نگه دارد. اخراج گسترده و بازگشت سازمان‌یافته‌ی محدود، شیوه‌ای مدرن برای حفظ این ارتش ذخیره است.

هزینه‌های ویزا و سایر ملحقات که از ۱۵۰ تا ۵۰۰ یورو گزارش شده، بخشی از روند تجاری‌سازی نفس اقامت کارگر است. در نظام سرمایه‌داری، هرآنچه بتواند ارزش اقتصادی بیافزیند، تبدیل به کالا می‌شود: از زمین تا آب، از دانش تا مناسبات عاطفی. اکنون اقامت کارگر، یعنی شرط اولیه‌ی زیست و امکان کارش، به کالایی تبدیل شده است که دولت آن را می‌فروشد. این امر تصادفی نیست؛ دولت در دوره نولیبرالی به‌جای آنکه هزینه‌های اجتماعی را پوشش دهد، خود به بازیگر بازار تبدیل می‌شود و از وضعیت فرو دست‌ترین گروه‌ها سود می‌کشد. فروش اقامت به کارگران مهاجر، در شرایطی که آنان فاقد امکان چانه‌زنی‌اند، نمونه‌ای واضح از این تحول است: دولت به‌عنوان «سرمایه‌دار جمعی» عمل می‌کند.

در سال گذشته بیش از یک‌میلیون و چهارصد هزار افغانستانی از ایران اخراج یا ناچار به خروج شدند؛ در حالی‌که کابینه اعلام می‌کند تنها دویست‌هزار نفر از آنان می‌توانند با پرداخت هزینه‌ی ویزای کار دوباره وارد کشور شوند. بهای این ویزا بنا بر گزارش‌ها بین ۱۵۰ تا ۵۰۰ یورو است و همین رقم، بدون در نظر گرفتن هزینه‌های جانبی، بین سی تا صد میلیون یورو درآمد مستقیم برای دولت ایجاد می‌کند.

اما بخش مهم‌تر ماجرا در پرداخت‌های اجباری دیگری است که هر کارگر باید متحمل شود: هزینه‌ی اقامت نُه‌ماهه، بیمه، مالیات، صدور پروانه‌ی کار، آزمایش‌های پزشکی، ترجمه‌ی مدارک و خدمات دفاتر کفالت. برآوردهای محافظه‌کارانه نشان می‌دهد که مجموع این هزینه‌ها برای هر فرد بین هفت تا ده میلیون تومان است. در مقیاس دویست‌هزار ویزا، این رقم به حدود یک‌هزار و چهارصد تا دو هزار میلیارد تومان می‌رسد؛ درآمدی که عمدتاً به ساختارهای دولتی، نظامی و امنیتی سرازیر می‌شود.

با جمع این دو بخش می‌توان گفت سیاست ویزای نُه‌ماهه حداقل سی میلیون تا صد میلیون یورو و هزار میلیارد تا حدود دو هزار میلیارد تومان منفعت برای دولت ایجاد می‌کند. افزون بر این، چون کارگر پس از پایان دوره‌ی نُه‌ماهه مجبور به خروج از کشور است و تنها با پرداخت مجدد همان هزینه‌ها می‌تواند بازگردد، این طرح عملاً به چرخه‌ای دائمی از درآمدزایی تبدیل شده است. این واقعیت وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم بسیاری از همین دویست‌هزار نفر، همان کارگرانی‌اند که پیش‌تر سال‌ها در ایران زندگی و کار کرده بودند و اخراج آنان خود مقدمه‌ای برای ایجاد این سازوکار مالی جدید بوده است. در نتیجه، این سیاست نه ابزاری برای ساماندن بازار کار، بلکه شیوه‌ای برای استخراج مضاعف ارزش از کارگران مهاجر است؛ روشی که در آن کارگر افغانستانی هم نیروی کارش را ارزان می‌فروشد و هم هزینه‌ی امکان کارکردن را دوباره می‌پردازد.

علاوه بر این، ویزا توسط کارفرما درخواست می‌شود، نه کارگر. به عبارت دقیق‌تر، کارگر تنها در حد «یک ضمیمه در پرونده «است. همین مکانیزم کارفرما را در موقعیت مالکیت غیررسمی بر نیروی کار قرار می‌دهد. کارگر می‌داند که اگر شکایتی کند، اگر دستمزدش را مطالبه کند، اگر از ساعات طولانی کار خسته شود یا اگر فقط لب به اعتراض بگشاید، کارفرما می‌تواند به‌سادگی ویزا را تمدید نکند، و این یعنی اخراج عملی از کشور. سرمایه در چنین ساختاری از «قدرت دوگانه» بهره می‌برد: قدرت اقتصادی (دستمزد و کار) و قدرت مهاجرتی (سرنوشت اقامت). ترکیب این دو، کارگر مهاجر را به مطیع‌ترین شکل نیروی کار تبدیل می‌کند. در این شکل‌داد کار مزدی، کارگر مجبور است هم نیروی کارش را بفروشد و هم هزینه‌ی «اجازه‌ی ماندن» در همان محل کار و زندگی را بپردازد. در اینجا «استثمار» فقط در محل کار نیست؛ در مرزها نیز هست، در اداره گذرنامه هست، در پست‌های بازرسی هم هست. سرمایه در همه‌جا دستمزد و هزینه را تنظیم می‌کند.

محدودیت‌های شغلی اعمال‌شده بر افغانستانی‌ها شامل ممنوعیت کار در رشته‌های حساس، تخصصی، مالی، آموزشی، پزشکی، وکالت، خدمات دولتی، نظامی و قضایی، نشان می‌دهد که دولت نه برای «حفظ امنیت»، بلکه برای حفظ

ساختار طبقاتی و سلسله‌مراتبی بازار کار برنامه‌ریزی می‌کند. ساختاری که در آن کارگران خارجی تنها برای انجام کارهای سخت، کثیف و خطرناک مجازند: همان بخش‌هایی که تولید ارزش اضافی در آن‌ها بالا اما دستمزد پایین است. سرمایه همیشه به بخشی از طبقه کارگر نیاز دارد که از نظر قانونی و اجتماعی در پله‌ای پایین‌تر قرار گیرد؛ تا کارفرمایان بتوانند از این رتبه‌بندی برای فشار بر سایر کارگران استفاده کنند. ممنوعیت مشاغل تخصصی در واقع تثبیت جایگاه آنان به‌عنوان نیروی کار فوق‌العاده ارزان و بی‌حقوق است.

این وضعیت میان کارگر ایرانی و کارگر افغانستانی «رقابت‌سازی» می‌کند. کارگر افغانستانی بدون حقوق پایه، بدون امنیت، بدون بیمه، با ترس دائم از اخراج، کار می‌کند. کارفرما با در دست داشتن نیروی کار ارزان‌تر، می‌تواند سطح دستمزد کارگران ایرانی را نیز کنترل کند. بدین ترتیب، وجود کارگر مهاجر نه تهدیدی برای کارگر ایرانی، بلکه ابزاری برای فشار بر اوست؛ و این ابزار را نه کارگر مهاجر، بلکه سرمایه‌دار به‌کار می‌گیرد.

هنگامی که یک بخش از طبقه کارگر بی‌ثبات و کم‌هزینه نگه داشته می‌شود، دستمزد کل طبقه کارگر، حتی بخش سازمان‌یافته و قانونی، پایین نگه داشته خواهد شد. کارگران افغان با دستمزدی که گاه به نصف دستمزد هم‌تای ایرانی می‌رسد، ابزاری هستند برای جلوگیری از افزایش دستمزد و کاهش نرخ سود. بنابراین مسئله نه «رقابت بین دو کارگر» بلکه رقابت تحمیلی توسط سرمایه بین دو بخش از یک طبقه است.

نشانه‌های این واقعیت در بازار کار ایران آشکار است. پس از خروج بخش بزرگی از اتباع، دستمزد روزانه برخی مشاغل آن گونه که مقامات وزارت کار می‌گویند در بخش‌هایی مانند مازندران از ۳۰۰ هزار تومان به بیش از یک میلیون تومان افزایش یافت. برای نخستین‌بار در سال‌های اخیر عرضه نیروی کار ارزان کمتر شد و کارگران در غیاب این فشار، قدرت بیشتری یافتند. این افزایش دستمزد، سرمایه‌داران را مضطرب کرد و دولت را واداشت که به سرعت طرح ویزای جدید را اجرا کند. سرمایه در لحظه‌ای که احساس خطر می‌کند، از ابزارهای حکومتی برای کنترل دستمزد استفاده می‌کند؛ دقیقاً همان کاری که اکنون دولت ایران انجام می‌دهد.

دولت در چنین شرایطی «بی‌طرف» نیست. دولت در سرمایه‌داری نهادی است که چارچوب‌های قانونی و سیاسی لازم برای بقای سرمایه را فراهم می‌کند. سیاست ویزای ۹ ماهه نمونه‌ای روشن از نقش دولت در ایجاد شرایط مناسب برای سرمایه است: دولت با کنترل مرزها، با اخراج گسترده، با تعیین سهمیه بازگشت، با فروش ویزا، با محدود کردن شغل، با وابسته‌سازی اقامت به کارفرما و با تقسیم کارگران به دو گروه قانونی و غیرقانونی، ساختار ایده‌آل سرمایه برای استثمار را بنا می‌کند.

این طرح از منظر طبقاتی، بازآفرینی یک «نظم دوگانه کار» است: طبقه‌ای از کارگران که می‌توانند به‌مانند اما تحت فشار، و طبقه‌ای که

پزشکیان نماد استیصال جمهوری اسلامی

پزشکیان رفته بودند، با تذکره قالیباف مواجه شدند که از آنان خواست نظم جلسه را رعایت کنند و سر جای خود برگردند.

بازتاب اختلافات مجلسیان با پزشکیان و کابینه اش و جدال های دیگری از این دست که این روزها کل هیئت حاکمه را فرا گرفته است، صرفاً در حد یکی از موضوعات حاشیه ای دیدار پزشکیان با نمایندگان مجلس بود. مسائل مهمتر اما بازتاب سخنان مسعود پزشکیان در این جلسه بود که واکنش هایی را در داخل و خارج کشور برانگیخت.

از جمله موضوعاتی که پزشکیان در ابتدای سخنانش بدان اشاره کرد، اهمیت وجود خامنه ای برای نظام و فرامین او در رفع اختلافات درون حاکمیت بود. پزشکیان با تأکید بر «فصل الخطاب» بودن دستورات خامنه ای گفت: «ما با هم می توینم اختلاف بکنیم [داشته باشیم]. ولی کسی هست که می تونه در اختلافات نهایتاً بگه این نه، آن. تمام شد و رفت. ما زمانی که در جنگ بودیم، هیچ ترسی از اینکه چه اتفاقی بیافتد نداشتیم. ولی از این واهمه داشتیم، خدای نکرده یک اتفاق برای رهبری بیافتد، آنوقت با همدیگر دعوا می کنیم؛ اصلاً لازم نیست اسرائیل بیاد... این چیزیه که باید قدر آن را بدانیم و محکم پشتش بایستیم و ما ایستاده ایم».

اگرچه در سالهای اخیر، اعتبار خامنه ای بعنوان رهبر بلامنازع نظام تا حدودی خدشه دار شده است و سخنان پزشکیان به نوعی می تواند تأکیدی دوباره بر اهمیت جایگاه خامنه ای به عنوان ستون خیمه جمهوری اسلامی باشد، اما این بخش از سخنان او نیز حرف تازه ای نبود. آنچه این بخش از سخنان پزشکیان را دستکم برای سلطنت طلبان و دیگر نیروهایی که به تغییر جمهوری اسلامی از بالا دل بسته اند، خوشایند کرد، همانا قسمت دوم حرف های او در این پاراگراف بود که گفت: ما زمانی که در جنگ بودیم، هیچ ترسی از اینکه چه اتفاقی بیافتد نداشتیم. ولی از این واهمه داشتیم، خدای نکرده یک اتفاق برای رهبری بیافتد، آنوقت با همدیگر دعوا می کنیم؛ اصلاً لازم نیست اسرائیل بیاد.

جملاتی که طی چند روز گذشته به صورتی فراگیر در شبکه های مجازی و برنامه های تلویزیونی سلطنت طلبان با تفسیرهای سطحی و کشدار تکرار شد. به واقع انتشار گسترده این بخش از سخنان پزشکیان دانسته یا ندانسته برای به حاشیه راندن سخنان اصلی پزشکیان در مورد تورم و بودجه نویسی سال ۱۴۰۵ بود. سخنانی که از هم اکنون مستقیم و غیر مستقیم زندگی معیشتی کارگران و زحمتکشان ایران را در سال آتی نشانه گرفته است.

پزشکیان در این بخش از سخنان خود خطاب به نمایندگان مجلس گفت: «برنامه بودجه را با کسری می نویسیم. بنابراین کمک کنید بودجه را

بدون کسری بنویسیم. هر برنامه ای بنویسیم، کسری خواهد داشت و تورم ایجاد خواهد کرد؛ چرا که باید پول چاپ کنیم. چاپ پول هم تورم می آورد که به گردن مردم خواهد بود».

تا اینجا قضا، مسعود پزشکیان به عنوان بالاترین مقام اجرایی کشور دستکم بر این امر صحنه گذاشته که نه فقط او و کابینه اش، بلکه همه کابینه های تائیدونی جمهوری اسلامی برای جبران کسری بودجه، هرساله صدها هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه چاپ کرده اند. نتیجه این شیوه فاجعه بار حکمرانی حتی به اعتراف خود پزشکیان ایجاد فقر و فلاکت، گرانی سرسام آور و تورم کمرشکنی است که جمهوری اسلامی طی سال های متمادی به کارگران و توده های مردم ایران تحمیل کرده است.

علاوه بر این اعتراف صریح پزشکیان، او در همین بخش از صحبت هایش به گونه ای موضوع بودجه را مطرح کرده که انگار این مجلس است که بودجه را می نویسد نه او و کابینه اش. این مجلس است که سهم نیروهای سپاه و ارتش و دیگر نهادهای سرکوب و مذهبی را در ردیف های بودجه لحاظ کرده است، نه او و تیم اقتصادی کابینه اش. اگرچه مجلس هم طرح هایی را تصویب می کند که دولت قدرت پرداخت آن را ندارد و این امر نیز باعث افزایش کسری بودجه می شود و یا با اضافه کردن بودجه نهادهای حکومتی و مذهبی شریک جرم دستگاه اجرایی در ایجاد کسری بودجه و تورم ناشی از آن می گردد، اما پزشکیان نمی تواند با تکیه بر بخشی از واقعیت ها، مسئولیت اصلی خود و کابینه اش را در بودجه نویسی کاهش دهد و یا خود را به حاشیه براند.

پزشکیان اما در گفتن همین حد از فجایی که کابینه او و دیگر کابینه های جمهوری اسلامی به کارگران و زحمتکشان تحمیل کرده اند، بسنده نکرد. او برای رسیدن به اهداف خود، به ملزومات بیشتری نیاز داشت. لذا، با فریبکاری و اعتراف به اینکه «عامل تورم مانیم. دولته، مجلسه و حکومت»، سعی کرد تا آنجا که برایش ممکن بود، گریبان خود را از مخمصه ای که در آن گیر کرده، رها سازد. او با این مقدمه چینی و تکرار اینکه «چون ما با کسری می آئیم بودجه را می نویسیم، توقعاتی ایجاد می کنیم، ولی واقعیت اینه که پولی وجود نداره، نتیجه، همان گرانی می شه که آلان وجود داره»، عملاً نه فقط به استیصال خود و کابینه اش در اداره امور اعتراف کرد، بلکه در گستره ای وسیعتر به شکست حکمرانی کل حاکمیت در ۴۷ سال گذشته نیز صحنه گذاشت. البته او همه این مقدمات را گفت، همه کثافات کابینه خودش و کابینه های قبلی را در نحوه بودجه نویسی افشا کرد تا بتواند حرف اصلی اش را بگوید، که گفت: «ما نمی توانیم حکومت کنیم اما مردم گرسنه باشند...»

بودجه امسال را که می بندیدم، آن چیزایی که اضافه است، کارایی نداره، بهره وری نداره، کارآمد نیست و ببخود درست کرده ایم، جمع اش کنیم که معیشت مردم در اولویت دیده شود».

به واقع تمام صغرا و کبرا چیدن مسعود پزشکیان برای این بود که بتواند طرح کوچک کردن دولت و حذف «چیزای اضافه» در بودجه نویسی را با نمایندگان مجلس ارتجاع اسلامی طرح کند تا بتواند نظر مساعد آنان را برای رسیدن به اهداف خود جلب نماید. آنهم بدون اینکه کمترین توضیحی از مفهوم کوچک کردن دولت ارائه دهد. بدون اینکه بگوید در نگاه او کوچک کردن دولت به چه معناست و کابینه اش برای تحقق آن چه راه حل هایی دارد.

اگرچه پزشکیان در مورد کوچک شدن دولت و کاهش هزینه ها، صرفاً به صرفه جویی آب و برق و کاهش نیروهای دولتی بسنده کرد، اما برای کارگران و زحمتکشان ایران که طی دهه های گذشته با تبعات فاجعه بار اجرای سیاست نئولیبرالیستی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی آشنایی دارند، مفهوم این بخش از صحبت های او کاملاً روشن است. آنان به خوبی می دانند کوچک شدن دولت یعنی گسترش خصوصی سازی، یعنی گسترش فقر و بیکاری. یعنی فروش اموال دولتی و واگذاری شرکت ها و مؤسسات و کارخانه های دولتی به بخش غیر دولتی که اصطلاحاً به خصولتی کردن سرمایه های کشور معروف شده است. به بیان دیگر اجرای این بخش از سخنان او، انتقال مجموعه ای از اموال منقول و غیر منقول دولتی به «آقازاده ها» و وابستگان دولت و دیگر نهادهای حکومتی است که هرساله به ثمن بخش به آنان واگذار می شوند.

بر کسی پوشیده نیست، از دوران رفسنجانی تا به امروز، خصوصاً در دوران هشت ساله ریاست جمهوری احمدی نژاد و حسن روحانی، بخش وسیعی از اموال دولتی و سرمایه های حیاتی کشور که حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان ایران بود، با خصوصی سازی به بخش خصوصی و خصولتی واگذار شد. آخرین تخته های آن نیز در دوران سه ساله ریاست جمهوری ابراهیم رئیسی به یغما رفت. حال آن حداقل چیزهایی هم که باقی مانده اند، ظاهراً مسعود پزشکیان در صدد است تا با همدستی مجلس آنرا نیز برای جبران کسری بودجه اش به بخش «خصوصی» واگذار کند. تازه اگر موفق به چنین کاری شود؛ مطمئناً درآمد حاصل از فروش و واگذاری این بخش از مؤسسات دولتی آنقدر نخواهد بود تا کفاف حداقلی از کسری بودجه را جبران کند. پس راه حل مسعود پزشکیان برای کاهش هزینه ها یا افزایش درآمدهای دولت برای جبران کسری بودجه کدام است؟ او از چه طریقی و با توسل به چه اقداماتی می خواهد تورم موجود را دستکم در حد دو رقمی نگه دارد و از رسیدن آن به اعداد سه رقمی جلوگیری کند تجربه نشان داده است، بالا بردن قیمت کالاها و افزایش مالیات از جمله ساده ترین روش های افزایش درآمد دولت از آغاز تا به امروز بوده

غنی سازی زندگی حق مسلم ماست"

معضلاتیست که روز به روز مردم ستمدیده ایران را بیشتر به قعر درّه فقر و گرسنگی و در یک کلام نابودی پرتاب می‌کند. معضلاتی که روزانه با آن درگیر هستند و یک لحظه آن‌ها را آسوده نمی‌گذارد. اگر خامنه‌ای که همواره خود را "مردم" پنداشته و از زبان آن‌ها از غنی‌سازی اورانیوم حرف می‌زند، مردم مبارز و ستمدیده ایران اما "غنی‌سازی زندگی" را حق مسلم خود می‌دانند.

ارمغان حکومت اسلامی برای مردم ایران اختناق، اعدام، زندان، فقر، بیکاری و محروم شدن از بدیهی‌ترین حقوق انسانی خود همچون مسکن مناسب، درمان مناسب و بسیاری از دیگر بدیهی‌ترین حقوق‌شان بوده است. البته برای قشر بسیار نازکی حکومت اسلامی بهشت روی زمین است. برای سرمایه‌داران، برای رانت‌خواران و برای مدیران و مقامات فاسد آن، از مجلس اسلامی تا کابینه و دستگاه قضایی و بالاخره نیروهای مسلح و سرکوبگر آن.

این واقعیت را جز خامنه‌ای مستبد و جنایتکار که همواره خود را در همه جبهه‌ها پیروز می‌خواند، دیگر کسی کتمان نمی‌کند. از مسعود پزشکیان ملیجک خامنه‌ای گرفته تا روشنفکران طبقه حاکم به دلیل وخامت شدید اوضاع مجبور به اعتراف شده‌اند. حسین راغفر یک نمونه از اقتصاددانان طبقه حاکم است که در طول حیات حکومت اسلامی از مناصب دولتی تا نشستن بر کرسی استادی دانشگاه را تجربه کرده است.

وی در گفت‌وگو با سایت "خبرآنلاین" می‌گوید: "۴۰ درصد از جمعیت کشور دچار فقر مطلق شده‌اند. در عین حال هفت میلیون نفر از مردم هم اگر تمام درآمدشان را صرف تهیه غذا کنند، باز هم به کالری کافی دست پیدا نمی‌کنند که به اصطلاح آن‌ها را باید زیر خط گرسنگی حساب کرد. در دهه ۲۰ شمسی هم به دلیل اشتغال، در ایران گرسنگی به وجود آمد، اما در آن زمان مساله ناشی از اقدامات هدمند انگلیسی‌ها بود. امروز اما گرسنگی موجود، به دلیل بلاهت و طمع‌کاری همراه با خیانت، به وجود آمده است... این تصور که مردم تا ابد منتظر می‌نشینند و صرفاً به تماشای گرسنه‌تر شدن خودشان بنشینند، تصویری پوچ و خام است. من فکر می‌کنم ادامه این وضعیت از نظر امنیتی و اجتماعی هم به ایران صدمه خواهد زد چرا که در نهایت واکنش‌های شدید اجتماعی بروز خواهد کرد."

راغفر به علت اصلی و ریشه موضوع نمی‌پردازد و تنها به فساد و رانت قدرت اشاره می‌کند، در حالی‌که فساد و رانت ریشه در نظم موجود دارند، مناسبات سرمایه‌داری حاکم با تمام ویژگی‌های آن که یکی از نتایج آن دولت استبدادی و فاسد کنونی‌ست. اما او که به مناسبات سرمایه‌داری وفادار است، نمی‌تواند

وضعیت کنونی را ریشه‌یابی کند و در نهایت مشکل از نظر او به "بلاهت و طمع‌کاری همراه با خیانت" تعدادی از افراد محدود می‌گردد.

وی البته هشدار می‌دهد که اگر این شرایط ادامه یابد خطر سرنگونی جمهوری اسلامی و نظم سرمایه‌داری حاکم وجود دارد. این همان هشدار است که در روزهای گذشته "کمیته سیاسی جبهه اصلاحات ایران" نیز در نامه‌ای به خاتمی به وی یادآور شدند. ترس از فروریختن جمهوری اسلامی و برپیده شدن نظم سرمایه‌داری که مسبب اصلی این وضعیت تحمل‌ناپذیر بر مردم مبارز و ستمدیده ایران است. کمیته فوق در این نامه می‌نویسد: "فشار اقتصادی بر مردم به مرز بحران معیشتی رسیده، و نارضایتی اجتماعی در حال انباشت است". در ادامه نیز با تأیید این که مردم برخلاف دهه‌ی ۷۰ به "اصلاح‌طلبان" باور ندارند، تنها راه را در این می‌بیند که بتوان با تغییراتی تاکتیکی، نارضایتی و اعتراضات مردم را مهار کرده و به اصلاح نظم موجود امیدوار ساخت.

بحران نارضایتی که به انبار باروتی آماده انفجار تبدیل شده، آنچنان عمیق است که حتا در نظرسنجی اخیر موسسه "ایسپا" که کابینه پزشکیان به این موسسه سفارش داده بود و نتایج آن از سوی مقامات موسوم به "اصلاح‌طلب" و رسانه‌های‌شان منتشر گردید، نارضایتی مردم از حکومت را ۹۲ درصد اعلام کرد. البته انتشار نتایج این نظرسنجی از سوی "اصلاح‌طلبان" آگاهانه و با هدف تحت‌فشار قرار دادن جناح مقابل صورت گرفت، اما در عین حال واقعیتی را در خود نهفته دارد و آن نارضایتی عمومی از حکومت اسلامی است.

جمهوری اسلامی دولت سرمایه‌داران

نکته اساسی این است که جمهوری اسلامی دولت حامی سرمایه‌داران است و از آن‌جا که وظیفه‌ی آن حفظ سلطه‌ی این طبقه است، تمام سیاست‌های‌اش نیز در همین راستا معنا می‌یابند. حتا سیاست خارجی جمهوری اسلامی را نیز باید از همین زاویه به تحلیل نشست. نتیجه‌ی این سیاست را هم امروز همگان یعنی توده کارگر و زحمتکش جامعه با تمام وجود خود حس می‌کنند. از سویی سرمایه‌دارانی چون علی انصاری‌ها و مدلل‌ها را داریم و از سوی دیگر میلیون‌ها انسانی که با شکم‌های گرسنه سر بر بالین می‌گذارند. میلیون‌ها انسانی که توسط امثال علی انصاری‌ها و مدلل‌ها و مقامات فاسد و دزدی که با بهره‌گیری از رانت قدرت در رفاه و ثروت غرق شده‌اند، در حال له شدن هستند. جمهوری اسلامی یک چیز را ثابت کرد و آن این که بالاتر از سیاهی هم رنگی هست.

علی انصاری و مدلل تنها دو نمونه از بزرگ

سرمایه‌داران هستند که با مکیدن خون مردم ستمدیده‌ی ایران به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافتند. این روزها اخبار گوناگونی در مورد ثروت علی انصاری از جمله قصر او در لندن انتشار یافته است. براساس گزارش بانک مرکزی تنها در بهار سال جاری حدود ۹ میلیارد دلار توسط سرمایه‌داران از کشور خارج شده که بی‌سابقه است. به‌گفته‌ی صمصامی نماینده مجلس اسلامی از سال ۹۷ تا تیرماه ۱۴۰۴ از مجموع ۲۷۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی بیش از ۹۵ میلیارد دلار به کشور بازنگشته و این جدا از سالانه میلیارد‌ها دلاری است که به صورت ارزهای دیجیتال به‌ویژه بیت کوین از کشور خارج می‌شود.

جمهوری اسلامی با آن‌که از وضعیت بانک آینده کاملاً آگاه بود، به دلیل ارتباط او با حکومت هیچ اقدامی نکرد تا آن‌که بالاخره مجبور گردید بدهی‌های فزاینده او را به بانک ملی منتقل کند. به عبارتی بدهی آن را به گردن اقتصاد و بودجه کشور انداخت. بانکی که از سال ۹۷ ناترازی‌اش مشخص شده بود و تنها در یک بازه زمانی ۱۸ ماهه (فروردین ۱۴۰۳ تا آبان ۱۴۰۴) بدهی‌اش به سایر بانک‌ها از ۲۴۳ هزار میلیارد تومان به ۴۸۵ هزار میلیارد تومان رسید و باید بدانیم که این بدهی را بانک مرکزی با تزریق پول و شبه پول به سیستم بانکی جبران می‌کند. اما به‌رغم تمام این اطلاعات هیچ اقدام معناداری صورت نگرفت. سایت تابناک در این رابطه نوشت: "برخی مدیران بانکی می‌گویند تصمیم به گزیر (انحلال بانک و انتقال بدهی به بانک ملی) از ماه‌ها قبل قطعی بود اما به‌دلیل ملاحظات، اجرای آن عقب افتاد". نکته مهم این‌که اساساً در سال ۹۲ بانک آینده از ادغام بانک تات و دو موسسه اعتباری شکل گرفت که هر سه آن‌ها در آن زمان دارای ناترازی بودند و سهامدار اصلی بانک تات نیز همین علی انصاری بود.

ملاحظات که ۵۰۰ هزار میلیارد تومان آب خورد، اما نیروهای سرکوب جوانان بیکار را به خاطر یک گالن بنزین به قتل می‌رسانند. شنبه همین هفته ماشین دو برادر به نام‌های خالص و یوسف پرویزی اهل یکی از روستاهای خوی تنها به دلیل آن‌که نیروهای سپاه پاسداران به آن‌ها برای حمل کالای "قاچاق" مشکوک شدند، به رگبار بسته شد و هر دو برادر کشته شدند. در ایرانشهر پاسدارانی که مسئول قتل یوسف شهلایر کودک ۵ ساله بلوچ بودند، توسط "قاضی" پرونده تیره شدند. مادر یوسف نیز که برادر بود مجروح شد و زنده ماند، اما کودکی را که باردار بود از دست داد. آن‌گاه جواد ساداتی نژاد وزیر جهاد کشاورزی و رضا فاطمی امین وزیر صنعت، معدن و تجارت در کابینه رئیسی به جرم مشارکت در اختلاس دو میلیارد دلاری "چای دیش" به ۲ و یک سال زندان محکوم شدند که البته از زندانی شدن آن‌ها هم هیچ خبری منتشر نشد.

در عوض ماموران شهرداری دکه پدر احمد

غنی سازی زندگی حق مسلم ماست

هر قدر و هر وقت که برای نیروهای نظامی و سرکوب لازم باشد، موجود است. این حکومت اسلامی است. جمهوری اسلامی ایران. جمهوری سرمایه‌داران و فاسدان و جنایتکاران.

چاره چیست؟

گرانی بیداد می‌کند و تورم افسارگسیخته می‌تازد. در این میان توده‌های کارگر و زحمتکش زیر بار گرانی تحمل‌شان به نقطه جوش رسیده است. وعده وعید شکم‌های گرسنه و چشم‌های منتظر را پاسخگو نیستند. به گفته‌ی رئیس شورای تامین دام بخش قابل توجهی از جامعه دیگر توان خرید گوشت‌های منجمد را نیز ندارند که به ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان رسیده است. بهای لبنیات هفتگی افزایش می‌یابد، بهای شیر کیسه‌ای چوپان در روزهای اخیر از ۲۴ به ۴۵ هزار تومان رسید. به گفته‌ی یکی از اساتید دانشگاه‌های ایران "بزودی مردم دیگر نان و ماست هم نمی‌توانند بخورند". درآمد بخش بزرگی از کارگران حتا هزینه‌های خوراکی را نیز پوشش نمی‌دهد چه رسد به مسکن، دارو و هزینه مدرسه کودکان. سخنگوی کمیسیون بهداشت مجلس اسلامی می‌گوید: "هزینه تزریق تنها یک نوبت داروی شیمی درمانی به بیماران سرطانی به یک میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان رسیده است" و به راستی چه کسی قادر به پرداخت این هزینه‌هاست؟ دیگر نمی‌توان و نباید این وضعیت دردناک را تحمل کرد. تا زمانی که جمهوری اسلامی بر سریر قدرت است و نظام ظالمانه سرمایه‌داری پابرجاست، روز به روز کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه بیشتر به فقر دره‌ی فقر پرتاب می‌شوند. باید نقطه‌ی پایانی بر آن گذاشت. چیزی جز زنجیرهای پاهایمان برای از دست دادن وجود ندارد. باید این زنجیر اسارت را در هم شکست. دست در دست یکدیگر نهاد و این نظم ظالمانه و جنایتکار را از ریشه برانداخت. همان‌گونه که بازنشستگان امروز (کارگران و معلمان و پرستاران و دیگر زحمتکشان دیروز) فریاد می‌زنند: "غنی‌سازی زندگی حق مسلم ماست".

بالدی را که تنها راه معیشت خانواده بود با خسونت تخریب کردند که در پی آن احمد دست به خودسوزی زد و پس از چند روز در بیمارستان جان باخت. همین ماموران شهرداری که خانه‌های مردم را بر سرشان آوار می‌کنند به این جرم نداشته که خانه‌هایشان "مجاز ساخت نداشته". همان مامورانی که بساط دستفروشان و زباله‌های جمع‌آوری شده توسط کودکان کار را با زور تصاحب می‌کنند. این جمهوری اسلامی است. حکومتی که خامنه‌ای جلاد در راس آن قرار گرفته و از آن نمونه‌ای کم‌نظیر از فقر و فساد و جنایت در جهان امروز ساخته است. این است اسلام ناب و محبوب خامنه‌ای و خمینی. در همین روزها که توجه بسیاری به بانک آینده جلب شده بود، گزارشی از چگونگی اختصاص دلار ۲۸۵۰۰ تومانی به واردکنندگان از ابتدای سال‌جاری تا مهرماه منتشر گردید که بیان‌گر رانت بزرگ خانواده عبدالعلی مدلل است. خانواده‌ای که همچون اختاپوسی از صنایع تا کشاورزی، از واردات و صادرات تا شرکت سرمایه‌گذاری "پارس آریان" و بانک پاسارگاد، در همه جا حضور دارند و دست در دست مقامات حکومتی به غارت مشغولند. براساس این گزارش از مجموع ۷ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار ۲۸۵۰۰ تومانی برای واردات کالاهای اساسی، حدود ۱۹ درصد آن یعنی معادل ۱ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار به شش شرکت زیر مجموعه گروه صنعتی مدلل اختصاص یافته است. براساس برآورد سازمان برنامه و بودجه اختصاص دلار ۲۸۵۰۰ تومانی تنها در ۳۰ درصد قیمت نهایی مصرف‌کننده تأثیر داشته و ۷۰ درصد آن به جیب واردکنندگان و واسطه‌ها سرازیر می‌گردد. با یک حساب سرانگشتی با توجه به این‌که ارزش بازار آزاد قیمت کالاها را عموماً تعیین می‌کند، رانتی را که این گروه از بابت تفاوت نرخ ارز تصاحب کرده و به ثروت خود افزود تنها در هفت ماهه اول سال جاری، حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان است. آنگاه جمهوری اسلامی مدعی‌ست که نه پولی برای دادن یارانه نان دارد، نه پولی برای آموزش و پرورش و نه پولی برای دارو و درمان. البته پول

سرمایه، دولت و سیاست تولید نیروی کار ارزان: ویزای ۹ ماهه کارگران

از صفحه ۳

می‌توانند اخراج شوند اما تنها برای بازگشت به شکل ارزان‌تر. این چرخه، طبقه کارگر را بخش‌بخش می‌کند، هویت مشترک را متلاشی می‌کند و مبارزه طبقاتی را تضعیف می‌سازد. کارفرما در این میان نه تنها سود بیشتری می‌برد، بلکه از واهمی دانی کارگر افغان و بیم جانشین‌شدن کارگر ایرانی استفاده می‌کند تا هرگونه مقاومت و اعتراض را در سطح جنینی خفه کند.

کارگران ایرانی و افغانستانی نه دشمن هم، بلکه قربانی یک سازوکار واحدند؛ سازوکاری که هدفش پایین نگه‌داشتن ارزش نیروی کار و بالا بردن ارزش اضافی است. آنچه میان این دو گروه تنش می‌آفریند، تضاد ذاتی میان کارگر و کارگر نیست، بلکه تضاد ساختاری میان کار و سرمایه است. سرمایه برای بقای خود نیازمند آن است که کارگران را در برابر یکدیگر قرار دهد؛ زیرا همبستگی طبقاتی—اگر شکل بگیرد—توان مهار سرمایه را دارد. اما زمانی که دولت، رسانه‌ها، نهادهای امنیتی و حتی بخشی از جامعه بر طبل «رقابت» می‌کوبند، سرمایه مطمئن است که هیچ هزینه‌ای بابت استثمار خود نخواهد داد.

رامحل این نیست که کارگران ایرانی از ورود کارگران افغان بترسند، یا کارگران افغان کارگران ایرانی را رقیب ببینند. رامحل در به رسمیت شناختن این حقیقت است که هر دو بخش از یک طبقه‌اند؛ و دشمن مشترک آنان ساختاری است که از شکاف میانشان سود می‌برد. هیچ کارگر افغانی با کارگر ایرانی دشمنی ندارد؛ دشمن واقعی، همان سیستمی است که آنان را مجبور می‌کند برای بقا با یکدیگر در رقابتی نابرابر شرکت کنند. سرمایه‌داری از تفرقه تغذیه می‌کند. تنها با همبستگی طبقاتی، با مبارزه مشترک برای دستمزد، امنیت شغلی و حق زندگی انسانی، می‌توان این ساختار را به چالش کشید.

طرح ویزای ۹ ماهه نه یک سیاست مهاجرتی است، نه یک برنامه اشتغال؛ این سیاستی است برای تنظیم نرخ استثمار. دولت با استفاده از ابزارهای قانونی و مرزی، ارتش ذخیره کار را تولید، کنترل و بازتولید می‌کند. هرچه تعداد بیشتری از کارگران در موقعیت ناامن قرار گیرند، نرخ سود بالاتر می‌رود. اما این وضعیت، آینده‌ای سیاه‌تر برای کل طبقه کارگر رقم می‌زند؛ ایرانی و افغان فرقی ندارد. اگر این روند متوقف نشود، نتیجه چیزی جز تعمیق شکاف‌ها، تشدید فقر و گسترش استثمار نخواهد بود. پیوند میان کارگران، آگاهی از وحدت منافع، و مبارزه علیه سیاست‌هایی که آنان را به ابزار سودآوری تبدیل می‌کند، تنها مسیر عبور از این چرخه است.



تغییرات در قانون مهریه و تداوم تبعیض علیه زنان

است، ناگزیر شود از حق مهریه بگذرد و نیز قادر نخواهد بود از ابزار مهریه به عنوان اهرم فشار استفاده کند و طلاق بگیرد. البته با این که این موارد در جریان بررسی طرح مذکور در مجلس علنی و منتشر شده، اما مقدمات و زمینه‌های این امر پیش‌تر، در پشت پرده و از سوی برخی از مرتجعین مذهبی فرموله و درخواست شده بود. سال‌ها پیش و در اوایل مهرماه سال جاری، جعفر سبحانی که از او به عنوان مرجع تقلید نام برده می‌شود، در نامه‌ای به محسنی اژه‌ای خواستار اصلاح شرایط پرداخت مهریه شده و پیشنهاد کرده بود شورای فقهی قوه قضائیه این امر را بررسی و به مجلس ارسال کند تا از این پس در عقدنامه‌ها مبنای پرداخت مهریه، استطاعت و توانایی مالی مرد باشد و لا غیر.

مصوبه اخیر، واکنش‌های مختلفی در پی داشته است. برخی حقوقدانان و وکلای طرفدار جمهوری اسلامی و قوانین شرعی‌اش هستند که از جمله با انتشار پیام‌های ویدیویی مفاد این مصوبه را تشریح کرده و از «ختم شدن غائله مهریه» به شادمانی پرداخته‌اند. جعفر بختیاری یکی از این وکلایست که به‌ویژه در قسمت مربوط به امکان صدور گواهی ازدواج مجدد برای مردی که "قادر" به پرداخت مهریه نبوده، سراپا شور و شفع شده است، چرا که پیرو تغییرات اخیر، امکان طلب مهریه از سوی زن عملاً منتفی می‌گردد، و این تنها ابزار از زنان گرفته می‌شود و در رابطه‌ای که بر مبنای نابرابری حقوقی بنا شده، دیگر هیچ پناه و پشتیبانی نخواهد داشت.

دسته دیگری نیز هستند که تغییرات را ناکافی می‌دانند و خواهان اصلاحاتی هستند که منافع زنان را نیز در برداشته باشد. مخالفت آن‌ها از زاویه چگونگی طلب مهریه و جرح و تعدیل شرایط آن است.

واکنش دیگر از جمله از سوی حقوقدانان و وکلایی است که طی سال‌های اخیر در دفاتر و مشاوره‌های حقوقی خود بر ضرورت شروط ضمن عقد پافشاری کرده و به زوجین پیشنهاد می‌کنند در هنگام قرارداد عقد، حقوق شش‌گانه‌ای را که حتی‌الامکان برابری بین دو فرد را تضمین می‌کنند، منظور کنند تا از طریق توافقات دوطرفه، قوانین تبعیض‌آمیز حاکم به نفع مردان را دور بزنند. کاوه راد از جمله وکلای مترقی است که در واکنش به تصویب کلیات این طرح در صفحه اینستاگرامی خود، ضمن مخالفت

اشکار و پایه‌ای با مهریه و مباحث مربوط به آن، خواستار قید حقوق از طریق شروط ضمن عقد شد. او نوشت: «با تصویب کلیات اصلاحات قانون مهریه، همان اندک ضمانت اجرای باقیمانده از مهریه هم بر باد رفت و بر یک استدلال دیگر مدافعین قانون مهریه خط بطلان کشیده شد.»

سوی آنچه در پشت پرده و یا در صحن علنی مجلس می‌گذرد، تغییراتی است که جامعه ایران به‌ویژه در سال‌های اخیر از سر گزارنده است که در شکل خودآگاهی زنان و قشر جوان، پس زدن الگوهای حکومتی و شرعی و انتخاب‌های آگاهانه در آغاز روابط عاطفی خود را نشان می‌دهد. رواج زندگی مشترک افراد، بدون ثبت و عقد رسمی و مقاومت در برابر تن دادن به کلیشه‌ها و الگوهای سنتی یکی از این تغییرات است. پدیده و ترند دیگر، منظور کردن حقوق زن از طریق شروط ضمن عقد است که دست حکومت را از زندگی و روابط خصوصی کوتاه می‌کند. روندی که نه تنها به موازات فرهنگ پوسیده و ارتجاعی حاکم بر جامعه در جریان است، بلکه رو به رشد نیز هست. گرچه امار رسمی و سراسری در این زمینه موجود نیست، اما بررسی‌های میدانی و گزارش‌های تحقیقی که در برخی مناطق صورت گرفته‌اند، روند این تغییرات را به نمایش می‌گذارد. طبق تحقیقی که در چند شهر از جمله شهر شیراز صورت گرفته است، بین ۲۰ تا ۳۰ درصد زوجها در محضر، حقوق زن را در سند عقد ذکر کرده‌اند، حقوقی مانند اشتغال، حضانت، سفر به خارج کشور، حق تعیین محل سکونت و طلاق. به‌رغم سرکوب و اعمال فرهنگ منط و متحجر، بارقه‌های آگاهی، پیشرفت و تعالی و کرامت انسانی در بطن جامعه نضج گرفته و روزبه‌روز رو به رشد است. این مسیر قابل برگشت نیست. برعکس! این روند رو به جلوست و چنانچه آگاهی فردی با آگاهی اجتماعی، انقلابی و طبقاتی نیز توأم گردد، به تغییرات شگرفی در جامعه منجر خواهد شد، تغییراتی که پایه و اساس تبعیض و نابرابری بر پایه جنسیت را ملغی خواهد کرد و با تحقق و تضمین سیستم تأمین و رفاه اجتماعی، موجب ریشه‌کن شدن هرگونه وابستگی اقتصادی و اجتماعی در روابط خواهد شد. زمانی که ازدواج و جدایی فارغ از دردسرها و کشمکش‌های حقوقی و قضائی به امری خصوصی و توافقی تبدیل خواهد شد.

پزشکیان نماد استیصال جمهوری اسلامی

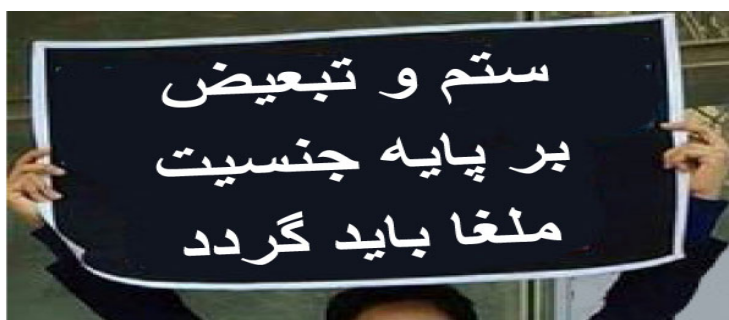
است. اما اجرای این سیاست نیز تاکنون قادر به جبران کسری صدها هزار میلیارد تومانی بودجه نبوده است و بعد از این هم نخواهد بود. بنابراین می‌ماند حذف آن چیزهایی که به زعم پزشکیان، اضافه هستند، کارایی و بهره‌وری ندارند، کارآمد نیستند و بیخود در ردیف های بودجه لحاظ شده‌اند.

پوشیده نیست، دخل و تصرف در میزان بودجه سپاه، ارتش، اطلاعات، دستگاه‌های امنیتی و تمامی نهادهای زیر مجموعه وابسته به بیت رهبری عملاً امری محال و غیر ممکن است. بودجه این نهادها نه در دولت و مجلس، که در نهاد رهبری تنظیم و صرفاً برای تأیید به رؤسای جمهور و مجلس ابلاغ می‌گردد. بودجه‌ای که با اراده رهبری و به درخواست سپاه و دیگر نهادهای نظامی - امنیتی تنظیم و هرسال با رشدی ۵۰ درصدی و بعضاً بالاتر لحاظ می‌شود.

پس مسعود پزشکیان از کدام چیزهای اضافه و غیر کارآمد حرف می‌زند که می‌خواهد با حذف آن بخشی از کسری بودجه را جبران کند. شاید مقصود او باید کاهش یا حذف بودجه بخشی از نهادهای مفت خور مذهبی باشد. اما از آنجا که این نهادهای مذهبی نیز منبع درآمدی برای باندهای تبهکار حکومتی و ابزاری برای رانت خواری نمایندگان مجلس است، اگر نگوئیم حذف یا کاهش بودجه آنان محال است، دستکم باید گفت حذف بودجه نهادهای دینی و مذهبی برای دولت هزینه‌های سنگینی را به همراه خواهد داشت.

بنابراین می‌ماند همان واگذاری مؤسسات دولتی به بخش خصوصی و خصوصاً آن‌ها که هم بنا به تجارب گذشته، اگر فاجعه‌اش برای کارگران بیشتر از تورم و گرانی نباشد، کمتر نخواهد بود.

لذا با توجه به واقعیات موجود، بیان آن بخش از دروغ باقی‌های پزشکیان را که گفت: «ما نمی‌توانیم حکومت کنیم ولی مردم گرسنه باشند، باید بودجه را طوری بنویسیم که معیشت مردم در اولویت باشد»، صرفاً می‌بایست به حساب اوج استیصال او در مواجهه با بحران تورم و گرانی گذاشت. چرا که به رغم هذیانگویی‌های پزشکیان که می‌خواهد در بودجه نویسی معیشت مردم در اولویت باشد، خود او بهتر از هر کسی می‌داند در باتلاق فروپاشی اقتصادی که جمهوری اسلامی در آن غوطه‌ور است، تنها راه باقی‌مانده برای دولت کماکان چاپ صدها هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه است که انجام آن نیز به اعتراف خود پزشکیان تحمل تورمی بالاتر از سال‌های قبل به کارگران و توده‌های مردم ایران است. به واقع پزشکیان با اعتراف به اینکه «عامل تورم مائیم، دولته، مجلسه و حکومت»، عملاً به استیصال جمهوری اسلامی و حکومت شکست خورده‌اش اعتراف کرده است. اعتراضی سنگین که رئیس دستگاه اجرایی نظام از روی عجز و ناتوانی به روی خود و حاکمیت تیغ کشیده است.



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1145 November 2025

تغییرات در قانون مهریه و تداوم تبعیض علیه زنان

گواهی ازدواج مجدد درخواست کند. به گفته برخی حقوقدانان و وکلای این حوزه، این مصوبه عملاً ماهیت پرداخت مهریه را نیز تغییر داده است. تاکنون در سند عقد، مبنای پرداخت مهریه به نحوی بوده که زن هر زمان قادر بوده پرداخت مهریه را طلب کند - امری که در قوانین شرعی «عندالمطالبه» نامیده می‌شود. اما از این پس و به دنبال این تغییرات، مبنای پرداخت مهریه، استطاعت و توانایی مالی مرد است که زمان و هر میزانی که بتواند و یا بخواهد پرداخت کند - امری که در قوانین شرعی «عندالاستطاعه» نامیده می‌شود. مورد دیگری که در این کلیات عنوان شده است، برخورداری زن از حق طلاق در صورت چشمپوشی کامل از مهریه است. این موارد موجب می‌شود زنی که به موجب قانون ارتجاعی حاکم، فاقد حق طلاق

در صفحه ۷

مجموع ۲۴۲ رأی به تصویب رسید، دربرگیرنده تغییراتی چشمگیر در قانون مهریه است. طبق این تغییرات، سقف ۱۴ سکه طلا جهت ضمانت کیفری مهریه در نظر گرفته شده است، در سال ۱۳۹۲ این سقف ۱۱۴ سکه تعیین شده بود. ضمناً طبق این طرح، هیچ مردی به علت ناتوانی در پرداخت مهریه زندانی نخواهد شد، و چنانچه توان پرداخت مهریه را نداشته باشد، مهریه قسط بندی می‌شود. اگر مرد توانایی پرداخت قسط را نیز نداشته باشد و یا حتی به بهانه‌ها و شگردهای مختلف قصد پرداخت را نیز نداشته باشد، تحت نظارت سامانه الکترونیک قرار می‌گیرد و با پابند از زندان آزاد می‌شود. در صورت قسط بندی نیز، مرد با پرداخت اولین قسط از زندان آزاد می‌شود و حق زن در این مورد، از آن لحظه به بعد از بین می‌رود و در صورت عدم تمکین، حق نفقه را از دست می‌دهد و مرد می‌تواند



تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدینوسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنجشنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه‌ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora
شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری
0031644664405 (۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی